

خاطرات کاخ سفید

# جان بولتون

# اتاقی کہ در آن اتفاق افتاد

محمد معماریان

کتابخانه ملی افغانستان

مکتبہ ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان



www.nationalarchives.gov.af

کتابخانه ملی افغانستان

کتابخانه ملی افغانستان

۷	مقدمه ناشر
۱۳	قدم زدن در مسیری طولانی به سوی اتفاقی در گوشهٔ بال غربی
۶۵	فریاد بز «امان ندهید!» و سگان جنگ را رها کن
۸۷	آمریکا خلاص می‌شود
۱۰۷	فلاخن سنگاپور
۱۶۵	داستان سه شهر: نشست‌های بروکسل، لندن، و هلسینکی
۲۰۳	ناکام گذاشتن روسیه
۲۳۱	ترامپ دنبال دروازهٔ سوریه و افغانستان می‌گردد، اما نمی‌تواند آن را پیدا کند!
۲۷۹	آنجا که آشوب، سبک زندگی باشد
۳۰۷	ونزوئلا ی آزاد
۳۵۳	غرش ازدهای چین
۳۹۵	ورود به هتل هیلتون هانوی، خروج از آن و بازی در پانمونجوم
۴۴۹	ترامپ ابتدا راهش را گم می‌کند و بعد هم شهامتش را
۵۲۷	از مأموریت ضد تروریستی افغانستان تا جلسهٔ قریب الوقوع کمپ دیوید
۵۵۳	پایان چکامه
۵۹۷	ختم کلام

## قدم زدن در مسیری طولانی به سوی اتاقی در گوشهٔ بال غربی

مشاور امنیت ملی که باشی، یکی از جذابیت‌های شغلت تعدد چالش‌هایی است که پیش رویت قرار می‌گیرد. تصور کن: اطلاعات، تصمیم‌هایی که باید بگیری، و حجم عظیم کارها مُدام طاقتت را طاق می‌کنند، گرچه خودخواهی‌ها و جاه‌طلبی‌ها، چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، جانی به تومی بخشد که در وصف نمی‌گنجد. در چنین اوضاعی اگر با آشفتگی و بلا تکلیفی و مخاطره میانه‌ای نداری، سراغ شغل دیگری برو. این شغل نشاط‌آور است، اما تقریباً نمی‌شود برای کسی بیرون از این وادی توضیح بدهی که قطعه‌های معما چطور با هم جفت و جور می‌شوند؛ که اغلب هم چفت و بست منسجمی ندارند.

من نمی‌توانم نظریه‌ای جامع و مانع دربارهٔ تحول دولت ترامپ ارائه بدهم، چون محال است، اما فهم رایج در واشینگتن از سیر تحول ترامپ هم خطاست. این تصور رایج که برای تنبلمان فکری جذاب است می‌گوید رفتار ترامپ همیشه نامتعارف بوده اما در پانزده ماه ابتدای کار که پایش در جایگاه جدید محکم نشده بود و زمامش به دست به اصطلاح «مجمع بزرگان»<sup>۱</sup> بود در عمل کردن مردد بود، ولی در گذر زمان ترامپ به خودش مطمئن تر شد، مجمع بزرگان از صحنه خارج

۱. Axis of Adults: «محور بزرگان» یا «محور عقلا» که در محافل سیاسی واشینگتن به نام‌هایی از قبیل «کمیتة نجات آمریکا» هم شناخته می‌شد، به عده‌ای از مسئولان عالی‌رتبه در اوایل ریاست جمهوری ترامپ گفته می‌شود که به زعم افراد نگران از بی‌تجربگی و رفتارهای هیجانی ترامپ، سعی داشتند او را مهار کنند. - م.

شد، همه چیز از هم گسیخت، و «بله قربان‌گوها» ترامپ را احاطه کردند.

این فرضیه اجزای درستی دارد اما تصویر کلی‌ای که می‌سازد ساده‌انگارانه است. مجمع بزرگان از جنبه‌های مختلف مشکلات ماندگاری پدید آورد، اما خلاف تصور والاظران<sup>۱</sup> (تعبیر مناسبی که از فرانسوی یاد گرفته‌ام، در وصف آن‌هایی که گمان می‌کنند در موضع برتر اخلاقی‌اند) علتش این نبود که آن‌ها در اداره ترامپ موفق بودند، بلکه درست برعکس. آن‌ها اصلاً در حد و اندازه لازم برای تثبیت نظم تلاش نکردند و کارهایشان چنان در راستای منافع خویش بود و چنان علنی چند مورد از اهداف روشن ترامپ را (فارغ از ارزشمند بودن یا نبودن آن اهداف) نقض می‌کرد که فقط هیزم به آتش ذهنیت شکاک ترامپ ریختند. به این ترتیب آن‌هایی که بعد سر کار آمدند، برای تبادل نظر موجه و معقول با رئیس‌جمهور درباره سیاست‌گذاری‌هایش کار دشوارتری در پیش داشتند. از قدیم حس می‌کردم نقش مشاور امنیت ملی این است که مطمئن شود رئیس‌جمهور می‌داند برای هر کدام از تصمیم‌هایش چه گزینه‌هایی دارد و سپس مطمئن شود که هر تصمیم او را دستگاه بوروکراسی مربوطه اجرا کند. بی‌تردید فرایندها در شورای امنیت ملی هر رئیس‌جمهور با بقیه فرق دارد، اما همه آن فرایندها باید این اهداف حیاتی را محقق کنند.

ولی چون مجمع بزرگان در خدمت به رئیس‌جمهور بسیاری کفایت بود، او به انگیزه‌های همه شک داشت، زیر هر کاسه‌ای نیم‌کاسه می‌دید، و ناآگاهی‌اش در اداره کاخ سفید هم حیرت‌آور بود، چه رسد به حکومت عریض و طویل فدرال. البته همه بار تقصیر این ذهنیت رئیس‌جمهور بردوش مجمع بزرگان نیست. ترامپ، ترامپ است دیگر. من به این نتیجه رسیده‌ام که او باور دارد می‌تواند بر اساس شتم‌گریزی و با تکیه بر روابط شخصی با رهبران خارجی و با آن معرکه‌گیری‌های تلویزیونی که همیشه اولویتش بود، قوه مجریه را بگرداند و سیاست‌های امنیت ملی را تعیین کند. صد البته که شتم‌گریزی و روابط شخصی و معرکه‌گیری همواره در انبان ابزارهای هر رئیس‌جمهوری هستند، ولی ابداً و اصلاً قرار نیست کل انبان او باشند. تحلیل، برنامه‌ریزی، انضباط و دقت فکری، ارزیابی نتایج، تصحیح مسیر، و امثال این‌ها فنون اصلی تصمیم‌گیری

رئیس‌جمهوری‌اند، که جنبه نه‌چندان دل‌غریب این شغل‌اند. کاربرد ظواهر حد و حدودی دارد.

پس اگر به جایگاه بنگریم، مشکلاتی که در دوره انتقال قدرت به ترامپ و یک سال و خُرده آغاز ریاست‌جمهوری او پیش آمدند بی‌شک ترمیم‌پذیر نبودند. فرایندهایی که همه باید فوراً به آن‌ها خومی‌گرفتند - خصوصاً آن همه مشاور ترامپ که هیچ سابقه خدمتی حتی در رده‌های پایین ترقوه مجریه نداشتند - اصلاً طی نشدند. ترامپ و بیشتر اعضای تیمش هرگز «راهنمای اپراتورها»ی حکومت را نخواندند، شاید چون به غلط گمان می‌کردند که با خواندن این راهنما خودبه‌خود به عضویت از «دولت پنهان»<sup>۱</sup> تبدیل می‌شوند. من وقتی به این آشفته‌بازار وارد شدم مشکلاتی دیدم که می‌شد در صد روز اول کار دولت، بلکه زودتر حل شوند. نه جابه‌جایی مدام کارکنان فایده داشت و نه رویکرد هابزی «جنگ همه با همه»<sup>۲</sup> که در کاخ سفید رایج بود. هابز<sup>۳</sup> گفته بود که حیات آدمی «منزوی، مسکین، کریه، ددمنش، و کوتاه»<sup>۴</sup> است. شاید قدری زیاده‌روی باشد که بگویم این حرف هابز توصیف دقیقی از زندگی در کاخ سفید است، اما بسیاری از مشاوران کلیدی در پایان دوره خدمتشان به این حرف رسیدند. در کتاب دیگرم، تسلیم‌گزینه نیست<sup>(۱)</sup>، نوشته‌ام که رهیافتم برای موفقیت در مناصب حکومتی این بوده که بوروکراسی‌های محل خدمتم (وزارت امور خارجه، وزارت دادگستری، آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده) را تا جایی که می‌شود هضم و جذب کنم تا بتوانم ساده‌تر به اهدافم برسیم.

هدفم این نبود که کارت عضویت بگیرم، می‌خواستم گواهی‌نامه رانندگی بگیرم. این طرز فکر در کاخ سفید ترامپ شایع نبود. در بازدیدهای آغازینم از بال غربی، تفاوت‌های این دولت با دولت‌های سابق که در خدمتشان بودم شگفت‌انگیز بود. برخورد‌های امروز با یک مسئله خاص اغلب کمتر شباهتی به برخورد‌های فردا یا پس‌فردا با همان مسئله نداشت. گویی کمتر کسی این نکته را می‌فهمید، به آن اهمیت می‌داد، یا علاقه‌ای به حلش داشت. قرار هم نبود

1. Deep State

2. War of All Against All

3. Thomas Hobbes

4. "... solitary, poor, nasty, brutish and short."

1. High-Minded